

خشونت سیاسی دسته جمعی^۱

کتاب زاهد هاشمیان فر^۲

□ مقدمه

گسترش میدان عمل، افزایش شدت منازعات سیاسی جمعی و نیز درخواست های نظری که در طول دوران بروز خشونت، چه در زمان جنگ و چه در هنگام صلح راجع به اقدامات خشونت آمیز وجود دارد، فقدان منبع نظری جامع و مانع را در این زمینه آشکار کرده و ایجاد یک کتاب درسی مناسب در این موضوع را بیش از پیش الزامی نموده است. تصمیم به نوشتن کتاب "خشونت سیاسی جمعی" نیز به دلیل همین کمبود جدی منابع درسی، برای پوشش اوضاع جناح ها و وضعیت نسبی جنگ های داخلی و خارجی (درگیری های میان کشورها)، کشتارهای دسته جمعی، منازعات نژادی و قومی، انقلاب ها و همچنین مسائلی از قبیل تروریسم بوده است. تا سال های پایانی قرن بیستم، ما همواره شاهد فجایع و بلایایی بودیم که در شرایط متغیر جهانی، به شکل منازعات سنتی و مدرن و دیگر اقسام خشونت، بر اندام جوامع بشری لرزه انداخته است.

در این میان، جنگ های داخلی با توجه به صدمات و آثار مخرب اقتصادی و بازدارندگی که بر گسترش و مراعات حقوق بشر، دموکراسی و توسعه اجتماعی-اقتصادی داشته اند، همواره سهم فزاینده ای از آسیب ها و کشتارها را به خود اختصاص داده اند، حتی در مناطقی که هیچ جنگ داخلی وجود ندارد، می توان برخی دیگر از اشکال ناپایداری را پیدا نمود.

^۱. Collective political violence

نویسنده: ارل کونته مورگان- انتشارات روت لیج- آمریکا- سال انتشار ۲۰۰۴- ۳۳۳

۲. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

تظاهرات، اعتراضات خشونت آمیز، کودتاها و... که به وفور در طول تاریخ رخ داده اند از یک سو و مشکلات هزاره جدید که با موضوعات تازه تر و پیچیده تر از قبل، بسط و شدت یافته اند از سوی دیگر، منجر به ظهور موفق ترین ایدئولوژی سیاسی شده اند که تاریخ بشر تا امروز به خود دیده است.

در طول دو قرن که از ظهور و کاربرد "وطن پرستی" در نوشته های فلاسفه اروپایی می گذرد، نقشه سیاسی جهان، تغییرات زیادی را شاهد بوده و حتی می توان این طور بیان کرد که مجدداً ترسیم شده است. این نقشه که امروزه به قسمت های بسیار زیاد و گوناگونی تقسیم شده، دلیلی برای درگیری و منازعه میان گروه ها و دولت ها بوده است، به نحوی که پس از جنگ سرد، شاهد بیشتری از منازعات خرد و ناسیونالیستی هستیم که البته در اغلب اوقات به صورت خشونت های سیاسی قومی تجلی یافته اند.

الف - معرفی کتاب

کتاب "خشونت سیاسی دسته جمعی" روی سطوحی از چارچوب های تحلیلی بنا شده و به موضوعاتی نظیر روش ها، رویه ها و مفاهیم مطرح در تعارضات سیاسی شدید و خشونت آمیز و نیز معرفی گرایش های متفاوت نظری علوم اجتماعی و جنبه های توضیحی آن درباره خشونت سیاسی می پردازد. همچنین در کتاب یاد شده مبحث انقلاب ها، نظریات مارکس درباره تغییرات انقلابی، و منازعات قومی و نسل کشی مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل اول کتاب، به ابعاد خشونت سیاسی و راه حل های مربوطه اختصاص یافته است. در فصل مزبور تحت عنوان "خشونت سیاسی جمعی: ابعاد، فرضیات و راه کارها" چنین استدلال می شود که با پایان جنگ سرد، جهان در حال توسعه، شاهد خونین ترین جنبش ها و تعارضات خود در بطن کشورها بوده است؛ به طوری که بسیاری از منتقدان سیاست های جهانی از این امر وحشت زده شده اند. در همین راستا، این احتمال که به زودی نقاط مناقشه برانگیز و منازعه خیز گسترده تر شده و تمام مناطقی را که هم اکنون صلح در آنها حکم فرماست درهم نوردد، چندان دور از ذهن نیست. به همین دلیل، فهم چگونگی رخداد این منازعات و علل ریشه ای آن به

عنوان اولین گام موثر در راستای حل این معضلات، امری ضروری است. به عبارت دیگر، درک بهتر سرمنشاء این نوع از جنبش های اجتماعی، نخستین اقدام ضروری برای حل منازعات و برقراری صلح است. در طول سالیان متمادی، درگیری های داخلی و یا دشمنی میان ملت ها، عده زیادی از فلاسفه، محققین و حقوقدانان را به خود مشغول ساخته و حتی گاهی اوقات باعث گمراهی آنها شده است. از آنجا که آسیب هایی همچون مرگ، نقص عضو، ترس و تنفر در اذهان مردم به عنوان تبعات چنین مشکلاتی نهادینه شده است؛ افزایش تعداد آوارگان و فقر ناشی از عواقب این گونه بحران ها، نخبگان و بازیگران سیاسی جهان را وادار می دارد تا به هر قیمت ممکن از بروز این نوع تعارضات جلوگیری نمایند.

از سوی دیگر، یکی از ضروریات اساسی هردولت، جلوگیری از وقوع چنین مسایلی در داخل و یا خارج از مرزها است. به عبارت دیگر، در منطقه ای که منازعات خشونت آمیز وجود دارد؛ هیچ هدف دیگری نمی تواند به طور مؤثر و معنی دار قابل تعقیب باشد.

نویسنده در فصل دوم تحت عنوان "روند خشونت سیاسی جمعی، جنگ سرد، کشورسازی و تعارضات پس از آن" به منازعاتی که منجر به تعارضات خشونت آمیز می شود اشاره می کند و معتقد است خشونت در نتیجه دشمنی های دو جانبه پدیدار می شود و ناسازگاری بازیگران رقیب، آنها را از یکدیگر متمایز می نماید. شدت خشونت تعارض، از چندین راه که عموماً متغیر نیز هستند قابل بررسی است: برحسب این که آیا ناسازگاری های موجود بین برندگان احتمالی، آرام، متوسط یا شدید است، یا برحسب محدوده (وسعت)، شدت (ویرانگری) و مدت دشمنی های دو جانبه، که به ترتیب نشانگر کمیّت و کیفیت ابزار آلاتی است که در مبارزه بر سر اهداف ناسازگار، بسیج شده و به کار می روند.

در این فصل، روند روبه رشد خشونت سیاسی ساماندهی شده از انتهای جنگ جهانی دوم تا دوران پس از جنگ سرد نشان داده شده است. طبیعت و دلایل پایه ای این جنگ ها به دسته های زیر تقسیم می شوند:

۱- منازعاتی که به تحریک و تلاش های سلطه جویانه ابرقدرت ها انجام می شده است.

۲- تعارضاتی که مبنای آن قومی یا کشورسازی بوده و به دلیل اختلالات موجود بر سر مرزهای کشورهای جدید به وجود آمده یا بر سر مقتضی ترین اهداف و سیاست های یک جامعه سیاسی شکل گرفته است.

۳- تعارضات پس از جنگ سرد که تا حد زیادی با شدت و خشونت های میان گروهی گسترش یافته و از پایان دوران استیلای ابرقدرت ها و تغییر در ساختار دو قطبی قدرت یا از اثرات جنگ سرد نشأت می گرفت؛ تعارضات سومالی، یوگسلاوی سابق و تنش های ناحیه قفقاز که پس از جنگ سرد پدیدار شده اند، از این دسته اند.

در بخش دیگر، نویسنده به این امر اشاره دارد که یکی از مجموعه عواملی که منجر به سقوط امپراطوری های استعماری گردید، تحریکات ملی گرایی توسط نخبگان بومی بود که درخواست های گسترده ای را برای تغییرات اساسی ایجاد نموده و نهایتاً به استقلال سیاسی منتهی شد. در کشورهای استعماری (انگلیس، فرانسه، بلژیک و غیره) حمایت از ادامه اقدامات استعماری، هم به دلایل اقتصادی و هم ایدئولوژیکی، جنگ جهانی دوم و اثر مخرب آن بر قدرت های اروپایی، توانایی آنها را در حفظ دارایی هایشان تضعیف و در همین زمان، اعتقاد رهبران بومی و محلی را در درخواست خود مبنی بر خود مختاری راسخ تر نمود.

منازعات خشنونت آمیز غیرمتعارف در اواخر قرن بیستم، تا حد زیادی نتیجه خشنونت هایی است که توسط گروهی از افراد جامعه انجام می گیرد که از نظر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محروم و معتقدند که در کشورشان با شرایط فعلی، آینده ای ندارند.

فصل سوم کتاب تحت عنوان "تئوری های اجتماعی- ساختاری و تغییرات خشنونت آمیز" است. نویسنده در این فصل به نقل از دانشمندان علوم سیاسی، یک نظام اجتماعی را متشکل از محیط می داند که ورودی های نظام سیاسی از آن ناشی می شود.

هنگامی که نظام قادر نباشد تا به درستی به شرایط محیطی، به طور ریشه ای پاسخ دهد، ابتدا غیر متعادل شده -که نتیجه آن ضعف حاکمیت است- پس از آن، با یک کاتالیزور یا عامل شتاب دهنده، انقلاب یا شکل دیگری از خشنونت جمعی رخ می دهد. یک کاتالیزور یا شتاب دهنده می تواند به شکل هایی چون ورشکستگی دولت، شکست در جنگ یا یک فاجعه مصیبت بار طبیعی روی دهد که در طی آن، مخالفان انقلابی به این اعتقاد می رسند که قادر به شکست دادن نخبگان قدرت هستند. اغلب، این موضوع محرک حملات نظامی مستقیم بر ضد متصدیان امور یا دلیل بروز جنگ های چریکی است.

نویسنده سپس به کتاب "سیاست های جامعه توده ای (۱۹۵۹) ویلیام کورن هاورز" اشاره می کند و به نقل از این نویسنده می گوید:

"جامعه ایده آل برای کورن هاورز جامعه ای است که در آن، تا حد زیادی، تمامی فعالیت های سیاسی در شکل سازمان های تأسیس شده و مراحل صعودی و تدریجی، توضیح داده شده اند. در مقابل، خشنونت جمعی از سیاست های توده ای ناشی شده و ریشه در مردمی دارد که ارتباط ضعیفی با زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ساماندهی شده داشته، مستقیماً به دنبال اهداف سیاسی هستند."

دیگر منتقدان، رخدادهای رفتار جمعی را بیشتر نتیجه "هنجارهای جدید" می دانستند تا عدم وجود فرهنگ یا مناسبات ساختاری سنتی. دیدگاه های تئوریک در مورد این بحث، این طور پیش بینی می کنند: عواملی که منجر به فوران های خشنونت آمیز گردد، توسعه و رشد می یابند. خصوصاً برای تئوری های جدید روانشناختی و سیاسی، خشنونت جمعی نتیجه شرایط اجتماعی پایداری است که موجب بروز نارضایتی شده و به شکل منازعات اجتماعی پدیدار می شود.

مدل نظم کارکرد گرایي ساختاری نیز بر ارزش های مشترکی تأکید می نماید که منجر به ایجاد جامعه ای هماهنگ و سیاسی در شرایط متوازن و برابر می شوند. هر چند نظریه پردازانی که بر اجتناب ناپذیری منازعه تأکید دارند بر این فرض اولیه عمل می کنند که جوامع بشری دائماً در تغییر هستند، زیرا افراد و گروه ها به طور

مداوم در مناسبات رقابتی با یکدیگر به سر می برند. نتیجه این امر، رفتاری رقابتی با جهت گیری به سمت نفع شخصی است که به جای یکپارچگی، پایداری و برابری، منجر به رویارویی، بی ثباتی و انقطاع می شود.

در آخر، منازعه در جامعه از رفتارهای ضد اجتماعی، تا فعالیت های انقلابی تمام عیار ممکن است از دسترسی نابرابر به فرصت های اجتماعی و دیگر عوامل ناشی شود. فقدان توازن بین جنبه های خاص فرهنگی (اهداف و هنجارها) و ساختار اجتماعی (فرصت ها یا دسترسی به ابزارها) به تناقض ساختاری منتهی می شود. نتیجه این گونه تناقض های ساختاری، بروز خشونت هایی به شکل رفتارهای ضد اجتماعی یا فعالیت های انقلابی است.

"ارل کونته مورگان" در فصل چهارم تحت عنوان "راهکارهای فرهنگی-روانشناختی برای توضیح خشونت سیاسی جمعی" به بررسی مفهوم تعرض، انگیزه آن، محرومیت نسبی، جنگ های داخلی آمریکا، مبارزات حقوق شهروندی در ایالات متحده آمریکا، عوامل روانی- فرهنگی و نزاع های در حال جریان و دیدگاه های مردم شناسانه می پردازد.

وی معتقد است که مفهوم تعرض، موضوع معانی گوناگون است، زیرا محققانی که از آن استفاده می کنند، در مورد چگونگی تعریف آن دارای وحدت نظری دائمی و قابل قبول نیستند؛ اما با این حال بسیاری از نظریه پردازان معاصر، تعارض را رفتاری می دانند که هدف آن صدمه زدن به برخی اشیاء یا افراد است. هدف تعرض، حفاظت یا خودداری یا صیانت نفس توسط افراد یا گروه هایی است که مورد تهدید و چالش یابی ارزشی قرار گرفته اند.

محرومیت نسبی نیز هنگامی به وجود می آید که یک فرد از آنچه که قانوناً حق او است، محروم شود. عدم پذیرش فرصت های سیاسی یا اجتماعی از سوی گروه های نژادی یا دیگر گروه های جامعه، یکی از منابع اصلی خشونت جمعی را تشکیل می دهد.

از سوی دیگر، فرهنگ جنوب آمریکا که بر اشراف زدگی کوچکی از خانواده های کشاورز صاحب نفوذ پایه ریزی شده بود، به شکل گیری جامعه ای انجامید که بیشتر

ثابت و ایستاست تا پویا. در شمال کشور، اوضاع جامعه بیشتر دموکراتیک و پویا بود. تفاوت های این دو ناحیه منجر به برخورد تمدن ها شد. در حالی که جنوبی ها بر وفاداری فرقه ای تأکید می کردند، شمالی ها بر وفاداری ملی پای می فشردند که نتیجه این تفاوت ها وقوع جنگ داخلی بود.

فعالیت های حقوق شهروندی در سال ۱۹۶۴ ایالت های امریکا را فرا گرفت و به طور عمده ای توسط کنگره برابری نژادی سفیدها و انجمن ملی پیشرفت مردم رنگین پوست نیز حمایت شد. تمامی سازمان های حقوق شهروندی بر ثبت نام رأی دهندگان تأکید می کردند که همین امر پایه گذار فعالیت قدرتمند سیاسی سیاه پوست ها در سال های بعد گردید. در بسیاری از نمونه ها، فعالیت های سیاسی به بنیادگرایی و خشونت منتهی شد.

در نواحی ای که منازعات نژادی طولانی جریان داشته، خاطره گروهی-جمعی، به برقراری ارتباط میان تجربیات گذشته با روش های فعلی عملکرد که با احساسات تقویت شده است، گرایش دارند. در ایرلند شمالی، پروتستان ها صحنه هایی از فجایع گذشته گروهشان را بنیاد اصلی حرکت های فعلی شان می دانند. به همین ترتیب، صرب ها نیز تصاویری از ترک های غارتگر در طول شکست صرب ها در سال ۱۳۸۹ را دلیلی برای ایجاد یک صربستان بزرگتر می دانند.

مطالعات مردم شناسانه متعددی درباره خشونت صورت گرفته است؛ به خصوص مطالعات مردم شناسانه فرهنگی مرتبط با منازعه و خشونت. به عبارت دیگر، در حالی که ممکن است محرومیت اقتصادی یا مبارزه بر سر منابع، به عنوان علل مؤثر در وقوع جنگ به حساب آید، جنگ ها غالباً ارتباط بیشتری با عوامل صرفاً فرهنگی خالص دارند.

الگوهای ارتباطی اقداماتی است که از طریق زبان به منازعات میان فرهنگ ها رسیدگی می کند. در حوزه گفتگوی بین فرهنگ ها، غالباً یک برخورد میان نظام های واقعی و متصور که در نمادگرایی پیش بینی شده وجود دارد.

شکست مذاکرات ۵۰ ساله اسرائیل و مصر، نتیجه تفاوت های آنها در حوزه زبان، نقش خشونت و جامعه بوده است. این تفاوت ها که اجتماعی، فرهنگی و تاریخی هستند، موانعی بر سر راه مذاکره ایجاد می نمودند.

نویسنده کتاب، در فصل پنجم تحت عنوان "خشونت سیاسی دسته جمعی به عنوان گزینه خردگرایانه"، گزینه خردگرایانه را تلاشی برای معرفی تفکر سودمندگرا در مطالعه خشونت سیاسی جمعی و دیگر جنبش های اجتماعی می داند. توضیحات گزینه خردگرایانه درباره خشونت سیاسی دسته جمعی، مبتنی بر این فرض است که در حالت کلی، افراد اولین و بهترین موجودات عقلانی هستند که قادر به انجام انتخاب های منطقی می باشند؛ در حالی که می توان تئوری گزینه خردگرایانه را در زمینه منازعه واقعی همچون انقلاب ها یا جنگ های داخلی اعمال نمود و آن را در عرصه حل منازعه نیز به کار برد.

در هر دو مورد، عقلانیت به معنی به حداکثر رساندن رفتار یا کارایی، یا در نظر گرفتن تمامی گزینه های جایگزین به منظور انتخاب گزینه ای است که نتایج مطلوب را تضمین می کند.

بازیگران عقلانی تئوری بازی، تا حد زیادی با بلا تکلیفی و نامعلومی روبرو هستند، زیرا انتخاب های عقلانی زیادی در اقدامات ممکن و متفاوت وجود دارد که بازیگر بسته به ساختار بازی انتخاب می کند. بازی ها مشخصاً راهبردی و عقلانی هستند، زیرا بازیگران یا عوامل اصلی این صحنه، به دلیل عدم اطمینان و غیر قابل پیش بینی بودن وقایع، تنها کنترل حرکت های خود را در دست دارند و ضرورتاً نمی توانند کل مجموعه و یا نتایج آن را کنترل نمایند. "کونته مورگان" در فصل ششم تحت عنوان "تئوری های کلان ساختاری جنگ"، به بحث و بررسی موضوع جنگ پرداخته و سپس انواع آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

براین اساس، وی معتقد است که جنگ طیف بزرگی رادبرمی گیرد و از تفاوت های مذهبی، رقابت اقتصادی، ایدئولوژی های رقیب، غارت و وقایع داخلی و شکست گرفته تا عوامل خاص مرتبط با تصوراتی همچون ابهت، ثروت، قدرت و نیز فکرداری

درباره غلبه جهانی و پیش فرضیاتی درباره مواجهه شخصی با شأن فردی در تغییر است.

به همین ترتیب، بسیاری از جنگ ها با عواملی همچون قوم پرستی، مداخله تصادفی، نیازبه بازیابی تعادل قدرت ناحیه ای، رقابت های بین گروهی، روابط دیپلماتیک فتنه جویانه یا تغییرات سیستمی وتاریخی- ساختاری جهانی آغاز می شوند.

جنگ را می توان از دیدگاه تحلیلی نیز مشاهده نمود: جنگ دسته ها و گروه ها، جنگ های بین قومی به عنوان بخشی از یک جنگ داخلی، جنگ طبقاتی همان طور که در تحلیل مارکسیست ها وجود دارد، جنگ بین دولت ها و حتی یک جنگ جهانی.

نویسنده در فصل هفتم تحت عنوان "رهبران انقلابی، خشونت سیاسی و رهیافت های تئوریکی رقیب" بر این عقیده است که تاریخ بشر حاوی انقلاب های سرنوشت سازی همچون انقلاب فرانسه، روسیه، کوبا و ایران است.

دراین فصل، راهکارهای تئوریک اصلی رهبران انقلابی به طور خلاصه مطرح گردیده و در این فرآیند، عواملی که رهبران انقلابی را تحریک می نماید، مورد بررسی قرار می گیرد. همچنین رهیافتهای تئوریک مطالعه رهبران انقلابی، شخصیت و توسعه رهبری (گانندی، لنین، هیتلر) و قدرت و رهبری انقلابی مورد بررسی قرار گرفته اند.

شایع ترین انتقادهایی که بر ضد تئوری های روانکاوانه وجود دارد این است که شخصیت برانگیزاننده و کنجکاوگر آنان، کمتر آمادگی آزمایش علمی را دارد؛ زیرا تا حد زیادی بر گمانه زنی یا خلاقیت متکی است. به عبارت دیگر، آنان را نمی توان چندین بار تجربه یا آزمایش کرد. آنها افراد کم شماری هستند که متغیر های تاریخی و اجتماعی- سیاسی را نادیده می گیرند. خصوصاً آنها مستعد درگیری در کشاکش منطق و توضیحاتشان در مباحثی هستند که بسیار تک بعدی است.

فصل هشتم کتاب با عنوان "انقلاب ها: ریشه ها و انواع" به بررسی، معرفی و توصیف انقلاب ها و ریشه های پیدایش آنها و نیز نوع این انقلاب ها می پردازد.

بسیاری از نظریه پردازان انقلاب، انقلاب‌ها را طغیان‌هایی می‌دانند که موجب جابه‌جایی رادیکال ارزش‌ها یا بهبود کلی وضعیت دولت و جامعه با آثار بسیار گسترده‌ای برای مردم و سازمان‌ها می‌شوند.

مثال‌هایی از انقلاب‌هایی با چنین آثار شگرف را می‌توان در کشورهای فرانسه، روسیه، چین، کوبا، ایران و آمریکا مشاهده نمود.

تغییر در ساختار اجتماعی جامعه، یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر انقلاب‌ها به شمار می‌رود. یکی از بهترین تصاویر اجتماعی-ساختاری، تغییر در روابط طبقاتی است که با دگرگونی‌ها در نظام اقتصادی ایجاد می‌شود. انقلاب اغلب یک طغیان سیاسی-اقتصادی است که از بی‌عدالتی، سوء استفاده از قدرت و فقر شدید که در اثر شکست اقتصادی دولت همچون رکود به وجود می‌آید، ناشی می‌شود.

انقلاب به عنوان یک تغییر اجتماعی بنیادین در سازمان‌های اقتصادی-سیاسی و اجتماعی، تنها موضوع قرن هیجدهم و نوزدهم یا اوایل قرن بیستم نیست؛ بلکه به حیات و وجود خود بشر برمی‌گردد.

"کونته مورگان" در فصل نهم تحت عنوان "توضیح مارکسیستی تغییرات انقلابی" به تبیین نقطه نظرات "کارل مارکس" درباره منازعه و ستیزه‌های اجتماعی می‌پردازد و ادامه می‌دهد که کارل مارکس عقیده دارد جامعه به دلیل تضادهای ذاتی آن که خصوصاً در تقسیم‌بندی جامعه آشکار می‌شود، ضرورتاً منازعه خیز است. به عبارت دیگر، کارل مارکس برای توضیح رفتار فردی به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در تغییرات اجتماعی، بر فرضیات ساختاری (اجتماعی) یا تأثیر ساختارهای اجتماعی تکیه می‌کند. به نظر مارکس، تمامی سازمان‌های اجتماعی از شیوه تولید اقتصاد جامعه (یا اقتصاد سیاسی) ناشی می‌شوند.

ستیزه و اختلافات طبقاتی به عنوان یک منازعه سیاسی، در نهایت به جایی می‌رسد که این نکته را تضمین می‌کند که هر طبقه فقط می‌تواند ایدئولوژی خود را بسط و گسترش داده، از طریق حزب سیاسی، منافع خود را با هزینه دو طبقه دیگر به پیش برد. بنابراین به نظر مارکس، تاریخ صحنه منازعه دائمی میان طبقاتی است که

با رشد و توسعه سبک و روش تولید و تغییر در گذر زمان شکل گرفته و قطعیت یافته است.

برای مارکس، انسان با نمادی از تغییر وانعطاف پذیری در پاسخ به دگرگونی های مختلفی که در دوره های تاریخی وجود دارد، مشخص می شود. از آنجایی که انسان یک "موجود مولد" است، بنابراین انعکاسی از همان سیستم اقتصادی است که وی را به کار می گیرد. لذا، به منظور تغییر انسان، بنیان اقتصادی جامعه نیز باید تغییر کند.

نویسنده در فصل دهم تحت عنوان "سرمنشاء درگیری های بین قومی یا هویتی منازعات خشونت آمیز" به عواملی که احساسات قومی را افزایش می دهند اشاره می کند و آنها را شامل تصورات فرهنگ مشترک ملی، زبان، مذهب و نژاد می داند.

بر این اساس، یک گروه نژادی، گروهی از مردم است که به دلایلی همچون: دودمان مشترک، وابستگی به یک سرزمین خاص، یک درک مشترک نسبت به یک فرهنگ مشابه و اعتقاد به سرنوشت مشترک، خود را از دیگران جدا می داند.

این مفهوم از یک گروه نژادی، ماهیتاً برحسب وابستگی جسمی یا روحی به یک سرزمین مادری و آگاهی یا عمل متقابل در یک فرهنگ مشترک خلاصه می گردد که اغلب به شکل رسوم، نژاد، مذهب یا زبان مشترک نشان داده می شود.

منازعات قومی خشونت آمیز، چنان در حال رشد و گسترش هستند که هم اکنون دلیل اصلی و عمده آوارگی بیش از ۲۰ میلیون نفر در سراسر جهان به شمار می روند. در این منازعات قوم پرستانه، همانند تمامی منازعات دیگر، سرمنشاء منازعه از حداقل یکی از موضوعات مجادله میان دو یا چند گروه ناشی می شود.

"کونته مورگان" در فصل یازدهم تحت عنوان "نسل کشی، انواع، دلایل و مسببین" به نمونه هایی از نسل کشی های فجیع در طول تاریخ اشاره می کند و معتقد است نسل کشی به معنای کشتار تمامی دسته های بشری (مذهبی، نژادی، قومی، حتی سیاسی و غیره) به منظور از میان بردن کامل گروهی است که افراد بدان تعلق دارند.

تا پایان جنگ سرد و افزایش بیش از حد ناسیونالیسم (ملی گرایی) و خصوصاً قتل عام های بوسنی و رواندا، عده بسیاری اعتقاد داشتند که نسل کشی و قتل عام، موضوعاتی مربوط به دوران گذشته اند.

در واقع، نسل کشی به دلیل کشتار مغرضانه و تعمدانه تعداد بسیاری از افراد یا گروهی از آنان است که کشتار دسته جمعی به شمار می آید. در حالی که جنگ تحت یک قانون خاص و مشخص مدیریت می شود، در قتل عام هدف و قصد عمدی و محاسبه شده، نابود کردن کامل گروهی از افراد است.

بر خلاف جنگ، در نسل کشی هدف از بین بردن یک گروه است؛ در حالی که قتل همیشه عمدی یا با قصد قبلی صورت می پذیرد. دلایل قتل از هر موردی تا مورد دیگر متفاوت می باشد. بسیاری از مطالعات، نسل کشی ها را بر حسب توجیهات ایدئولوژیک، استعماری، عمل گرایانه و تلافی جویانه دسته بندی نموده اند. برای مثال، نسل کشی های ایدئولوژیک عبارتند از: قتل عام های استالین، کولاک ها و خمرهای سرخ در کامبوج. طبق این مثال ها، نسل کشی های ایدئولوژیک را می توان در چارچوب قتل عام هایی توصیف کرد که تلاش دارند تا یک جهان بینی خاص یا تصور خاصی از حقیقت را به دیگران القاء کنند.

نویسنده در فصل دوازدهم تحت عنوان "ارتباط میان انحطاط محیطی و منازعات خشونت بار" به بررسی رابطه محیطی و منازعات خشونت بار می پردازد و معتقد است که خشونت های محیطی، منازعات خشونت باری با دوره های کوتاه یا بلند هستند که در میان گروه ها یا بین کشورها رخ داده و از انحطاط محیطی نشأت می گیرند. چنین منازعاتی اساساً از استفاده بیش از حد، واردکردن فشارهای بیش از اندازه، تحلیل بردن منابع و یا فضای زندگی ناشی می شوند.

با افزایش جمعیت، خصوصاً در کشورهای در حال توسعه، پتانسیل منازعات خشونت بار نیز افزایش می یابد. یکی از منابعی که هم اکنون از موضوعات تنش زا و محرک خشونت بین دولت ها به شمار می رود، آب است. هم اکنون حدود یک پنجم جمعیت جهان، برای به دست آوردن آب تمیز و کافی برای نوشیدن، مبارزه می کنند و این میزان جمعیت روز به روز در حال افزایش است.

مشکل انحطاط محیطی، مباحثات متعددی را درباره امنیت محیطی ایجاد کرده است. در قالب یک مفهوم، امنیت محیطی را تلاش های دولتی، بین دولتی و غیردولتی برای کنترل و حل مشکلات محیط بین المللی روبه افزایش توصیف می کند.

در واقع، امنیت محیطی به بخشی از ادبیات گسترده تر امنیت بشری تبدیل شده است که با وسعت زیادی تعریف می گردد. به طور کلی، ناامنی محیطی به هرگونه توسعه اطلاق می شود که روابط مثبت میان بشر و محیط را تخریب می نماید.

انحطاط محیطی که از ترکیب و تعامل اثرات فعالیت های بشر و رشد جمعیت نشأت می گیرد، در حال وسعت بخشیدن به کمبودهای محیطی در حیطه منابع تجدیدپذیر، تشدید دشمنی های قومی شدید و متمادی و کمک به بروز جنگ های خشنونت بار بر سر منابع در برخی نقاط دنیاست.

فصل سیزدهم کتاب، تحت عنوان "تروریسم- ابعاد داخلی و خارجی" است و به معرفی تروریسم و اشکال آن می پردازد. تعاریف متعددی در مورد تروریسم نقل شده است: عدم اجماع نظر بر سر آنچه تروریسم را تشکیل می دهد، موجب گردیده تا واژه تروریسم برای ارجاع به طیف گسترده ای از پدیده های مشابه و متضاد، مثل جنگ های چریکی و حتی جنگ های استقلال طلبانه مورد استفاده قرار گیرد. نویسنده، تروریسم را به هر نوع خشنونت سیاسی اطلاق نموده که فاقد توجیهات صحیح اخلاقی و قانونی باشد؛ صرف نظر از آن که بازیگر، یک گروه انقلابی یا دولت باشد.

آنچه که تروریسم را یک عمل غیراخلاقی و بیمارگونه می سازد، این موضوع است که "قربانیان آن دقیقاً همیشه شهروندان غیرمسلح، بی دفاع و بی خبر هستند. تروریست افراد بی گناه را بدون توجیه ضرورت های نظامی می کشد؛ معلول می کند؛ می رباید؛ شکنجه می کند؛ تهدید می کند؛ هواپیمارمایی می نماید و ..."

تروریسم ممکن است آخرین دستاویز مورد استفاده باشد. به طور کلی، اقلیتی که در برابر رژیم حاکم نسبتاً ضعیف است، به تروریسم به عنوان تنها سلاح موجود متوسل می شود. به دلیل این که تروریسم توسط بازیگران دولتی و غیر دولتی انجام می شود، انواع متفاوتی از تروریسم وجود دارد.

"بیو تروریسم" یکی از انواع حمله تروریستی است که در آن تروریست ها به جای بمب از میکروب ها برای کشتار استفاده می کنند.

"کونته مورگان" در فصل چهاردهم، تحت عنوان "سناریوها و طرح های جدید در منازعات و حفاظت از صلح" بر این نکته اشاره می کند که منازعات خشنونت آمیز در تمامی جوامع وجود داشته و در قالب و شکل های متفاوتی صورت گرفته است و ادامه می دهد: بسیاری از منازعات موجود، صرفاً تجدید و تشدید منازعات قدیمی هستند که بر پایه قومیت گرایی بوده و به پایداری اجتماعی مربوط می شوند که منجر به شکست فردی یا گروهی می گردد.

خصوصاً، این مسأله را می توان بدین شکل بررسی کرد که بسیاری از منازعات غیرمنظمی که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه رخ می دهند، نتیجه شدید نابرابری های اقتصادی یا محرومیت های اجتماعی-سیاسی هستند.

با پایان جنگ سرد و وقوع منازعات جدید در مناطقی که برخی سازمان ها و اتحادیه های منطقه ای وارد شده بودند تا از آنان محافظت کنند، حفاظت از صلح نیز میدان گسترده تری پیدا کرد به نحوی که حتی برخی سازمان های اقتصادی منطقه ای مجبور شدند تا توجه بیشتری را روی پروتکل های دفاعی شان متمرکز کنند.

یکی از آثار وخیم منازعات خشنونت آمیز پس از جنگ سرد، خصوصی نمودن فرآیند حفاظت از صلح است. این پدیده (نیروهای امنیتی نظامی خصوصی)، موضوع جدیدی نیست، اما پدیدار شدن مجدد آن با پایان جنگ سرد، پاسخی به میزان شدت تغییرات سیاسی خشنونت آمیز و پیچیدگی هایی که در چالش های امنیتی وجود دارد و شورش ها و بحران های بشری است.

قضاوت یا حل و فصل از طریق قضاوت، شامل استفاده از یک دادگاه بین المللی برای تصمیم گیری است. از آنجایی که دادگاه از روی قوانین به وجود آمده است، برای حل منازعات میان اعضا طراحی شده، هیچ محدودیتی در رویه های آن و مدارکی که باید مدنظر قرار بگیرد یا اصول قانونی که باید اعمال شود وجود ندارد؛ به جز آن هایی که در قانون به صورت استثناء بیان شده اند.

دولت های مختلف به خاطر نگرانی از نقض حاکمیتشان، میل چندانی به کشیده شدن مناقشات به دادگاه های بین المللی ندارند؛ به طوری که دادگاه بین المللی لاهه درخواست های چندانی برای حل و فصل های قضایی دریافت ننموده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پڙوڊيشڪاھ علوم انساني ومطالعات فرھنگي
پرتال جامع علوم انساني